

نمونه‌هایی از نقد ترجمه

به انتخاب عبدالله نروزی

در دوران معاصر، اولین نمونه بحث‌ها درباره ترجمه و نقد ترجمه در مجلات فرهنگی و ادبی دهه بیست و سی چاپ شده است. در این دو دهه و بخصوص در دهه‌های سی و چهل که اوج رونق ترجمه در ایران است مقالات مرتبط با نظریه ترجمه و یا نقد ترجمه چندان پرشمار نیست. در واقع عمل ترجمه بر نظریه ترجمه می‌چربد. بنا داریم از این پس در هر شماره یک یا دو مقاله را معرفی کنیم تا خوانندگان با کم‌وکیف تفکر نظری درباره ترجمه و نیز با شیوه نقد ترجمه در این دوران آشنا بشوند. اولین مقاله نقدی است بر ترجمه آلیورتویست به قلم منوچهر امیری. این نقد از آن جهت اهمیت دارد که شاید اولین نقد ترجمه به معنی خاص آن باشد، زیرا منتقد نه درباره اثر که درباره کیفیت ترجمه هم صحبت کرده است. همچنین در نقد دومی که از نظر خوانندگان می‌گذرد منتقد، فتح الله مجتبایی، هم از منظر سبک، ترجمه را نقد کرده و هم با مقابله ترجمه با متن اصلی به ذکر خطاهای مترجم پرداخته است.

نقدی بر پسر یتیم (آلیورتویست)، اثر چارلز دیکنز، به قلم منوچهر امیری، مجله سخن،
۱۳۳۴ (دوره ۶، شماره ۶)

ترجمه مسعود برزین، ۲۰۶ صفحه، بها ۴۵ ریال، ناشر کانون معرفت

چارلز دیکنز یکی از نوادر داستان‌سرایان جهانست که از آثار او آنچه بفارسی ترجمه شده یکی دیوید کاپرفیلد است که شاهکار اوست ولی فقط نیمی از آن چندسال قبل بطبع رسیده و گویا نیم دیگر آن اکنون زیر چاپست. ترجمه دیوید کاپرفیلد با اینکه بسیار سلیس و روان نیست و باوجود مسامحاتی که از قلم مترجم آن سرزده رویهمرفته ترجمه بدی نیست و هنری که در آن بکار رفته بیش از عیب آنست. دیگر از کتابهای دیکنز که بفارسی درآمده الیورتویست است که اینک مورد بحث ما است. آلیورتویست یکی از داستانهای معدودیست

که دربارهٔ کودکان نوشته شده است. کودکان یتیم و بی کس و بی پناه که هنوز نظیر آنان در غالب جوامع عقب مانده منحنی منجمله کشور بلاکشیده و رنج دیدهٔ خودمان دیده میشود آنهم نه ده نه صد هزارها... دیکنز در قرن نوزدهم یعنی در دورانی میزیست که انقلاب صنعتی طریق کمال می پیمود و فاصلهٔ طبقاتی در آن کشور بمنتهی درجه رسیده و هیچ قانونی برای حمایت بینوایان وجود نداشت مگر قانون معروف به بینوایان Law Poor که در عهد ملکه الیزابت وضع شده بود و هرگز نتوانسته بود دردی دوا کند و از اینرو شدیداً از طرف متفکرین و نویسندگانی چون دیکنز مورد انتقاد بود بخصوص که او مانند سعدی ما از عهد صغر پدر از دست داده بود و از درد طفلان خبر داشت.

آلیورتویست کودکیست که در گداخانه دنیا میاید. پیوسته از گرسنگی زارونزارست. فراش او را میزند و میکوبد و عاقبت هم بدستور هیأت مدیره از گداخانه بیرونش میراند زیرا شوخ چشمی را بجائی میرساند که بیش از سهم مقرر غذا میطلبد! پس از چندی که در خانهٔ یک مرده کش خدمت میکند از آنجا میگریزد و بشهر دیگری میرود و در دام گروهی دزد و جیب بر اسیر میشود و و عاقبت به زندان میافتد. اما طالع مدد میکند و دامن همت مردی نیکوکار را بکف میآورد و چندی در عز و ناز بسر میبرد تا دوباره سروکارش با دزدان و مردم کشان میافتاد. این بار قصد جاننش را میکنند اما بختش بیدار است و سرانجام بر دشمنان ظفر مییابد و دوباره به خانهٔ همان جوانمرد نیکوکار برمیگردد و با راحت و سعادت قرین و همنشین میشود.

هنر عمدۀ دیکنز در پروراندن و مجسم کردن اشخاص داستانست و در این زمینه هیچ نویسنده ای بیای او نمیرسد. اشخاصی مانند بیل سایکس قاتل و فالگین یهودی سردستهٔ دزدان و دختری با اسم نانی چنان «آفریده» شده اند که گوئی زنده اند و وجود خارجی دارند. علاوه بر این داستانهای دیکنز و منجمله الیورتویست چنان گیرا و پرهیجانست که خواننده را گاهی بخنده و زمانی بگریه درمیآورد.

و اما راجع بترجمه: این کتاب برخلاف آنچه در روی جلد با خط جلی نوشته شده شاهکار دیکنز نیست بلکه یکی از کارهای اولیه اوست و شاهکار او همان دیوید کاپرفیلدست که ذکر آن گذشت. مطابق یادداشتی که با خط ریز در صفحهٔ دوم کتاب نوشته شده «مطالبی که با موضوع اصل کتاب ارتباط مستقیم ندارد تخلص! شده است.» الیورتویست یک داستانست و معلوم نیست مطالبی که با موضوع اصل کتاب ارتباط نداشته باشد کدام مطالب است. همچنان که معلوم نیست «ارتباط مستقیم» درین مورد چه معنی

دارد؟ فرنگیها میگویند «ترجمه کردن خیانت کردنست» چه رسد باین که کسی بخواهد چیزی را قبل از ترجمه، تلخیص و بقول مترجم محترم «تخلیص» هم بکند. چرا فرنگی‌ها خودشان این کار را میکنند اما اولاً به نیت اینکه خواننده تنبل یا بی‌حوصله را بسرچشمه اصلی هدایت کنند. ثانیاً تازه همین عمل تلخیص در اروپا مورد ایراد و اعتراض بسیاری از سخن‌شناسانست. تازه آنها که اینکار را میکنند سعی دارند که مطالب مکرر و حشو و زائد و جملات معترضه و خسته‌کننده را بزنند نه قسمتهای دیگر را. متأسفانه مترجم محترم بهیچ‌وجه رعایت این نکات را نفرموده و آنچه هم ترجمه کرده پر است از مسامحات قلمی و اشتباهات زننده و اغلاط فاحش. چنانکه در بعضی موارد مطلب را بکلی قلب کرده است. فی‌المثل در صفحه ۵ چنین آمده است: «آلیور... اگر می‌فهمید در این دنیا شخصی جز همان پرستار بروی نظر نمی‌کند لاقلاً در همان روزهای نخستین حیات لب از لب نمی‌گشود و با گریه‌های توام با فریاد خویش پرستار را از خود نمیرنجانند» و این درست برعکس چیزست که دیکنز نوشته است: «آلیور... اگر میدانست که یتیم است و ناگزیر مشمول مراقم و عنایات اولیاء کلیسا و مدیران گداخانه قرار گرفته است بلندتر میگریست». جای دیگر مینویسد «واضحست که در این مورد (گرسنگی بچه) به متصدیان امر گزارش داده نمیشد». (صفحه ۶) درست عکس آنچه دیکنز می‌نویسد «گرسنگی و بینوائی این طفل یتیم گزارش میشد». در جای دیگر مترجم متوجه لحن طنز و طبیات متن اصلی نشده و نوشته است «آن روزها هفت پنی، آنهم برای نوزاد، خیلی زیاد بود و بخوبی میشد کودک را با این مبلغ بزرگ کرد و راحت بار آورد» (همان صفحه) اما آنچه نویسنده داستان نوشته اینست «بزعم اولیاء کلیسا غذائی که قیمت آن در یک هفته هفت پنس و نیم باشد برای بچه غذای نسیبه کاملیست و با هفت پنس و نیم خیلی چیزها را می‌توان تهیه کرد و درست به قدریست که با آن می‌توان تا خرخره غذا بشکم بچه‌ها فرو کرد.»

مضحک اینکه در یک‌جا که نویسنده اشاره بسگ ولگردی موسوم به *Trip* میکند. مترجم محترم ملتفت مطلب نشده و تصور کرده است که *Trip* اسم «غلام بچه» است: «شارلوت بیا تکه‌های گوشتی را که برای غلام بچه خودمان گذاشته بودیم باین پسر بده.» (ص. ۲۳) از این قبیل است اشتباهی که مترجم در ترجمه لقب یکی از پسران ولگرد کرده است. این پسر *Dodger* لقب دارد که اصلاً بمعنی حيله‌گر و مکار و همچنین کسی است که از کارها طفره میزند و درین مورد می‌بایست به روباه یا نظائر آن ترجمه شده باشد اما مترجم آن را اسم خاص تصور کرده و «داجر» نوشته است! (ص. ۴۴) همچنین

فراش کلیسا (Beadle) ببازرس (ص. ۸) و آش بلغور (یا اماج یا سبوس گندم) به قنداب (بجای قنداغ ص. ۵) ترجمه شده است. آنچه گفتیم مثنی از خروار و اندکی از بسیار بود. با این وصف در صفحه اول کتاب نوشته‌اند: «حق چاپ و اقتباس و تقلید محفوظ . . . است.»

نقدی بر زیباترین اشعار بایرون، از «دوره شعرای بزرگ» ترجمه شجاع‌الدین شفا. به قلم فتح الله مجتبابی، ناشر بنگاه مطبوعاتی صفی‌علیشاه. قطع وزیری قیمت ۵۰ ریال.

شعرای بزرگ - لرد بایرن - کتابی که اخیراً به این نام انتشار یافته مجموعه‌ای است از اشعار «لرد بایرن» شاعر انگلیسی، به انتخاب و ترجمه آقای شجاع‌الدین شفا. مقدمه‌ای که بر این کتاب نوشته شده بسیار کوتاه و ناقص است. ذکر نام چند کتاب و شرح چند واقعه برای شناساندن یک شاعر کافی نیست. در این مقدمه به محیط و زمانی که بایرن در آن پرورش یافته است هیچ اشاره‌ای نرفته و روی هیچ‌یک از آثار او بحثی نشده است. در همین مقدمه مختصر نیز در چند مورد برای نویسنده آن اشتباهاتی دست داده است. مثلاً در صفحه «ب» سطر ۶ چنین می‌نویسد:

«و این مقام در تاریخ ادبیات انگلستان بلافاصله بعد از شکسپیر قرار دارد». شاید بایرن در اروپا بعد از شکسپیر مشهورترین شاعر انگلیسی باشد، لیکن باید دانست که وی در نظر مردم انگلستان هرگز به مقام میلتون حتی براونینک و تنی‌سن نرسیده است. زیرا اولاً بایرن دارای سستی و ناهمواری‌هایی است که تنها خوانندگان و سخن‌سنجان انگلیسی‌زبان می‌توانند بر آن وقوف یابند و ثانیاً آثار عصیان‌آمیز و رفتار ناپسند او هرگز با روح محافظه‌کار، اخلاقی و سنت‌پرست اجتماع انگلیس سازش و توافق نداشته است. بهمین دلیل او نیز چون «وایلد» مطرود جامعه خود گردید.

در انتخاب اشعار نیز مترجم بسلیقه و فهم خود بیشتر اهمیت داده است تا به مشخصات برجسته و روشن آثار شاعر. بایرن فرزند عصر انقلاب و عصیان بود. یکی از بارزترین خصوصیات هنر او همین روح عاصی و سرکشی است که در بسیاری از منظومه‌های طولانی‌تر او، از قبیل «زندانی شیون» «قایل»، «روایای محشر» و «مانفرد» و مخصوصاً «دون ژوان» با وضوح و روشنی بیشتری جلوه‌گری می‌کند. اشعاریکه در این مجموعه گرد آمده‌اند غالباً ساده و عاشقانه و از این منظور تا اندازه‌ای دور هستند.

مترجم نه تنها بعضی از قسمتهای اشعار را نادیده گرفته، بلکه بسیاری از کلمات و عبارات را به سلیقه خود حذف یا در معنای آنها تغییراتی داده و یا کلمات و عباراتی از خود

بر آنها افزوده است. مثلاً بند آخر قطعه «به کار و لاینا» و بندهای ششم و یازدهم از قطعه «آخرین وداع عشق» بکلی در ترجمه حذف گردیده‌اند. همچنین از قطعه «جائور» و «زندانی شیون» نیز قسمتهایی افتاده است.

وقتی که برحسب تصادف قطعه «به آن» را با متن اصلی مطابقت می‌کنیم باین اشتباهات مترجم برمی‌خوریم: سطر ۹ «بمن فهماند که این تصمیم را ناسنجیده گرفته بودیم» در متن چنین است: «بمن فهماند که بدگمانی خطا کرده بود»

سطر ۱۱ «در عالم خشم و مناعت «؟» خود». در متن چنین است: «هنگامیکه ملالی تازه در خود احساس می‌کردم»

سطر ۱۲ «جز با دیده بی‌اعتنائی و کناره‌گیری (؟)» در متن چنین است: «جز با تمسخر و تحقیر ننگرم»

سطر ۱۳ «جز آنکه باز تو، شکار از دام جسته را به چنگ آورم» در متن چنین است: «جز آنکه ترا بازیابم»

صفحه ۱۴ سطر ۳ «بهتر است به شکست خویش گردن نهم و در پایت زانو زنم و پوزش طلبم» در متن چنین است: «پس با حقارت پوزش می‌طلبم.»

و همان صفحه سطر ۴- عبارت «ترا بخدا، بار آینده» زیادی است و در همان سطر «وقتی مرا از خودت سیر یافتی» در متن چنین است: «وقتی که از پرستش تو باز ایستادم» سطر آخر نیز بهیچوجه با شعر اصلی مطابقت ندارد.

البته این یک قطعه را برای نمونه گرفتیم و در سایر اشعار نیز از اینگونه اشتباهات زیاد دیده میشود. تنها قطعه «زندانی شیون» است که نسبتاً خوب ترجمه شده و تا اندازه‌ای امانت در آن رعایت گردیده است. لازم بتوضیح نیست که منظومه فوق قبلاً بقلم مسعود فرزاد بفارسی درآمده و مسلماً مورد استفاده این مترجم قرار گرفته است.

اصولاً ترجمه‌های آقای شفا همگی یکنواخت و یکسان هستند و این خود برای هر مترجم عیب بزرگی است زیرا هر اثر هنری دارای روح خاصی است و کسی که اثری را از زبانی بزبان دیگر برمی‌گرداند بایستی بر هر دو زبان تا حدی مسلط باشد که بتواند روح اصلی و رنگ اولیه آن اثر را درک و در ترجمه خود دوباره آن را زنده کند.

ترجمه‌ای که آقای شفا از شعر شکسپیر کرده‌اند، با همان زبان و الفاظی است که داستانهای نویسندگان قرن بیستم را ترجمه میکنند و باین ترتیب شیوه کار و روح هنر نویسنده اصلی بکلی از میان میرود. این عبارات نیز که در مقدمه کتاب دیده شد حاکی از

کمی دقت و توجه کافی نویسنده آن است: «این آدم واقعاً در زندگی خود نقش بزرگی بازی کرده است» معلوم نیست انسان چگونه در زندگی خود نقشی بازی می کند و یا این عبارت: «این عاشق پیشگی گاهی بخشیدنی نیست» صحیح این بود که بجای کلمه «نابخشیدنی»، «نابخشودنی» می نوشتند.

باری اینگونه ترجمه ها دارای ارزش و اهمیت بسیار است اما البته اگر از روی دقت و توجه بیشتر انجام یابد ارزش و اعتبار بیشتر خواهد داشت.
